

مبانی اسلامی صلح پایدار در مقایسه تطبیقی با نظریات جریان اصلی در روابط بین الملل

دکتر حسین پوراحمدی^۱

دکتر عبدالله مرادی^۲

چکیده

دستیابی به صلح در روابط میان کشور از دیرباز از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های نظریات روابط بین‌الملل بوده است. هر یک از این نظریات با بهره‌مندی از مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی متمایز خود بر اصول و اهداف متفاوتی در رویکرد به نظام جهانی و نحوه دستیابی به صلح استوارند. اسلام اما به عنوان یک دین که از ویژگی‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فراتر از هر موردی می‌باشد، متفاوت از نظریه‌های عمده روابط بین‌الملل یعنی لیبرالیسم، رئالیسم، مارکسیسم و... به حیات سیاسی - اجتماعی انسان‌ها در عرصه‌های ملی و بین‌المللی می‌نگرد. بدین لحاظ می‌توان قواعد رفتاری، تحلیلی و فرآیندی به صلح را از مفاد کلان و همه‌جانبه این دین جامع استخراج نمود. این مقاله، با طرح این سؤال که «رویکرد فرآیندی اسلام به صلح در روابط بین‌الملل چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟» تلاش دارد، الگوی فرآیندی اسلام به صلح و ویژگی‌های آن را توضیح دهد. فرضیه این نوشتار پژوهشی آن است که: «رویکرد فرآیندی اسلام به صلح مبتنی بر تلاش در دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشد و ظرفیت‌های گفتمانی اسلام را می‌توان به عنوان مبادی

۱. دانشجویار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه شهیدبهشتی - h-pourahmadi@sbu.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل - moradi.abdollah@gmail.com

فصلنامه مطالعاتی صیانت از حقوق زنان

گفتگوی جهانی و مقدمه‌ای بر صلح و دوستی در روابط بین‌الملل معرفی نمود.» در این پژوهش، تحول مفهوم صلح و بررسی نظریات عمده در روابط بین‌الملل ارائه و سپس با بررسی و فهم مبانی تنظیم روابط بین‌الملل تلاش می‌شود تا دستیابی به صلح در الگوی اسلامی روابط بین‌الملل ارائه شود.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، صلح جهانی، اسلام، همزیستی، گفتگو، انسان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

صلح از قدیمی ترین آرمان های بشری است و به دلیل اینکه بیش از هر ارزش دیگری در معرض تهدید و مخاطره بوده است. همواره تلاش انسان ها چه به لحاظ تئوریک و چه به لحاظ عملی و راه حل های مقطعی برای رسیدن به صلح بوده است. واقعیت این است که از دیرباز، اولین و مهم ترین هدف در روابط بین الملل و نظام جهانی حفظ و برقراری صلح بوده است. بنابراین، دغدغه صلح و امنیت همواره عامل اصلی تلاش فکری و عملی نظریه سازان جامعه بشری بوده است. این امر به ویژه در عصر حاضر که برقراری صلح با پیچیدگی های متعددی روبه رو شده و بازیگران غیردولتی گوناگون بر روند دستیابی به آن و یا امکان ظهور تهدیدات جدی تأثیرگذار شده اند، بیش از گذشته مهم و حیاتی جلوه می کند. بدین منظور، پرسش اصلی پژوهش حاضر این گونه طرح می شود: رویکرد اسلام به صلح در روابط بین الملل چیست و چه ویژگی هایی دارد؟ فرضیه پژوهش که در این مقاله مورد سنجش و آزمون قرار خواهد گرفت بیان می دارد: «رویکرد اسلام به صلح مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز است و ظرفیت های گفتمانی اسلام را می توان به عنوان مبادی گفتگوی جهانی و مقدمه ای بر صلح و دوستی در روابط بین الملل معرفی نمود.» در پاسخ به پرسش اصلی نوشتار و به عنوان روش پژوهش رهیافتی مرکب از روش های توصیفی، تحلیلی و مقایسه ای اتخاذ می گردد، زیرا فهم و مقایسه رویکرد فرانظری اسلامی و سایر نظریات روابط بین الملل به صلح مستلزم کاربرد رویکردی توصیفی است و نیز به منظور نسبت سنجی اسلام با این نظریات، رویکردی مقایسه ای مورد نیاز است. از سوی دیگر، توضیح مبانی، گزاره ها و پیش فرض های اسلامی در تنظیم روابط بین الملل به رویکردی تحلیلی محتاج است.



سازماندهی این نوشتار به این شکل خواهد بود که: ۱- تحول مفهومی صلح در نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته و با تکیه بر این تحول و اقتضات شرایط جهانی شدن؛ ساختارهایی فرهنگی و چارچوب‌های مفاهیم همگانی برای دستیابی به صلح تبیین می‌شود. ۲- رویکرد جریان‌های نظری اصلی روابط بین‌الملل نظیر رئالیسم و لیبرالیسم به صلح مورد مذاقه قرار می‌گیرد و سنتز مفهومی آن به ویژه با تکیه بر ابعاد معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه آنان تبیین خواهد شد. ۳- برخی مبانی و اصول فرانظری اسلامی روابط بین‌الملل که زمینه‌ساز دستیابی به صلح پایدار جهانی است، مطالعه خواهد شد. ۴- با تکیه بر برخی مبانی و اصول فرانظری اسلام، مستخرج از منابع اسلامی، صلح را (نه در معنای مصطلح جریان‌های اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل) بلکه به معنای آرامش و همزیستی پایدار، دوستی میان مردمان و البته در سطحی بزرگ‌تر که شامل دولت - ملت‌ها نیز باشد، توضیح داده خواهد شد. چه اینکه در عصر جهانی شدن و گسترش ارتباطات فرهنگی فرامرزی، باید صلح را در میان ملت‌ها، قومیت‌ها و انسان‌ها جستجو کرد و نه صرفاً میان دولت‌ها. در حالی که واژه صلح عمدتاً به معنای آشتی، دوستی و سازش و... به کار می‌رود، مبانی صلح در این نوشتار و بنابر مبانی فرانظری اسلامی بر گفتگو و مفاهیم استوار است که از جمله شرایط بنیادین معنوی صلح به شمار می‌رود.

۱- تحول مفهومی صلح در روابط بین الملل

از منظری تاریخی - حقوقی تا پیش از تأسیس سازمان ملل متحد، مفهوم صلح صرفاً به نبود جنگ و تجاوز کشوری به کشور دیگر بر می‌گشت. در این خصوص، می‌توان به اجتماع سران کشورهای پیروز جنگ جهانی اول و تشکیل جامعه ملل اشاره کرد. در این دوران انگاره حاکم بر مجامع بین‌المللی، این بود که پس از هر جنگی صلح معنا می‌یابد. در هنگام تصویب منشور ملل متحد در کنفرانس سانفرانسیسکو، دیدگاه غالب در خصوص مفهوم صلح، فقدان جنگ بود. چنین دیدگاهی به تدریج تغییر یافت. به ویژه پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام کمونیستی گرایش به سمت صلح مثبت یا صلح ایجابی افزایش یافت. از دیدگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد، صلح به معنی جلوگیری از بروز اختلافات و تلاش برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافاتی است که امکان دارد، امنیت جهانی را به خطر بیندازد. بنابراین شورای امنیت با تعمیم منازعه و تهدید علیه صلح و امنیت جهانی اکنون مفهوم گسترده‌تری از صلح منفی را مدنظر قرار داده است. با پایان جنگ سرد، مجمع سازمان ملل طرز تلقی قدیم خود از صلح را کنار گذاشته و از مفهوم منفی صلح به سوی صلح مثبت گرایش پیدا کرده به طوری که در اعلامیه فرهنگ صلح، مصوب دهم سپتامبر ۱۹۹۱ مجمع عمومی آمده است: «صلح فقط نبود جنگ نیست، بلکه یک روند مثبت و پویا و مشارکتی است که گفت‌وگو را تشویق می‌کند و حل درگیری‌ها را از طریق مسالمت‌آمیز با تفاهم و همکاری متقابل امکان‌پذیر می‌سازد.» کنفرانس عمومی یونسکو نیز در هجدهمین اجلاس خود اعلام نمود که صلح واقعی، صلحی عادلانه و سازنده است. نباید صلح را تنها به مفهوم نبود جنگ دانست، بلکه وجود یک نظام دموکراتیک در روابط بین‌المللی بر مبنای منافع مشترک و با محدوده

احترام به حقوق بشر می‌تواند، صلح واقعی تلقی شود. (شفیعی، ۱۳۸۹)



روند تغییر مفهوم صلح این نکته را آشکار می‌سازد که صلح باید از چارچوب تنگ، انگاره‌های کمی و مادی بیرون آمده و به شکلی بنیادی اهداف، سازوکارها و مبانی آن مورد بررسی قرار گیرد. با توجه به شرایط حاکم بر روابط بین‌الملل امروز و جهان در حال تغییر، دو نکته را در مورد مفهوم صلح و امنیت جهانی باید مدنظر قرار داد. اول اینکه، صلح و امنیت بین‌المللی به معنای واقعی‌اش الزاماً با حفظ وضع موجود تأمین نمی‌شود؛ چراکه امکان دارد قوانین و ساختارهای حقوقی نظام حاکم بر روابط بین‌الملل ماهیت ظالمانه و تبعیض‌آمیز داشته باشد. در حالی که صلح از مفاهیمی است که با عدالت و مساوات عجین است، لذا پایداری آن بدون عدالت ممکن نیست. دوم آنکه، در گذشته صلح و امنیت از مفاهیمی بود که صرفاً در حوزه نظامی و احیاناً سیاسی کاربرد داشت، اما امروزه به خصوص اصطلاح امنیت در ابعاد وسیع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، تکنولوژیکی و جز آن معنی دارد. اگرچه برخوردهای نظامی و اصطکاک‌های سیاسی همچنان مهم‌ترین تهدیدکننده صلح و امنیت محسوب می‌شوند، اما درهم تنیدگی و تداخل قلمروهای مزبور به عنوان یکی از پیامدهای پدیده «جهانی شدن» موجب شده است که بحران و ناامنی در یکی از حوزه‌ها به دیگر قلمروها تسری یابد. به ویژه، پس از فروپاشی شوروی سابق در مطالعات حوزه روابط بین‌الملل تحلیل‌های عینی، پوزیتیویستی از قدرت، امنیت، صلح و جنگ خدشه‌دار شده و در مقابل از جهان برساخته اجتماعی هویت‌ها، بازیگران محذوف، تعاریف کیفی، معنای رفتارها و... به میان می‌آیند و اینک سؤالی که مطرح می‌شود اینست که صلح به مثابه یک روند پویا و مشارکتی که گفت‌وگو را تشویق و همکاری متقابل را تسهیل می‌کند، بر چه مبنایی استوار است؟ اینجاست که ضرورت ایجاد یک گفتمان برای تئوریزه کردن صلح و دوستی در اذهان بازیگران بین‌المللی از دولت‌ها گرفته تا ملت‌ها و تا مردم عادی، احساس می‌شود تا صلح و

دوستی جهانی را نه بر مبنای قواعد خشک حقوقی، نه بر مبنای قدرت سخت زور و یا قدرت اقتصادی تضمین و یا قدرت تعاملی رسانه در تبلیغات، که بر مبنای احساس نیاز و افق‌های مشترک جهانی و بر قلب‌ها و مغزهای انسانی استوار سازد.

امروزه سیاست‌های جهانی، همچنان با جریان آمیختگی تمدن‌ها گام بر می‌دارد و ملت‌های تمدن‌های گوناگون، همپای یکدیگر می‌کوشند تا در قالب سنت‌ها، قوانین، فرهنگ‌ها و ارزش‌های خود در زمینه مسائل مهم جهانی به اتفاق نظر برسند و برای تحقق آینده‌ای بهتر، زمینه‌های مشترک را بیابند. بدین ترتیب، باید گفت تحولات جاری در جهان امروز خواه یا ناخواه، زمینه‌های لازم برای گفتگو بین دولت‌ها و تمدن‌ها را به وجود می‌آورد تا جهان را به سمت صلحی پایدار سوق دهد. گسترش همکاری‌های ارتباطی و فرهنگی و افزایش شبکه‌های ارتباطی جهان و نیز رشد و توسعه کانال‌های تلویزیونی و رسانه‌های بین‌المللی نابرابری‌های اطلاعاتی را از بین خواهد برد و همه مردم دنیا به آسانی می‌توانند از رویدادها و حوادث تمامی نقاط جهان، مطلع گردند و این باعث می‌شود که سطح افکار عمومی مردم جهان بالا رفته و ضعف‌ها و عقب‌ماندگی‌هایی که در برخی از فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف جهان به چشم می‌خورد، تدریجاً برطرف شود و زمینه مادی لازم برای گفت‌وگو و شرایط ذهنی برای تعامل فرهنگی و پذیرش تکثرهای انسانی فراهم شود. بنابراین، باید دانست که تمامی فرهنگ‌ها بخشی از میراث مشترک بشری‌اند و هویت فرهنگی از طریق برخورد تفاهم‌آمیز با سنت‌ها و ارزش‌های دیگران غنی می‌گردد. در واقع فرهنگ یک گفت‌وگو است؛ یعنی تبادل ایده، اندیشه، تجربه و احترام به ارزش‌ها و هویت دیگران. بر این اساس مفاهیم و گفتگو تبادلاتی فرهنگی هستند که در نهایت به صلح و امنیت جهانی منجر خواهد شد. از این رو صلح یک مفهوم فرهنگی

خواهد بود. (dallmayer fred, 2001)



۲- مبانی و جایگاه صلح در نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل

نظری به خاستگاه اندیشه‌ورزی پیرامون روابط بین‌الملل، نشان می‌دهد که اساساً آغاز اندیشیدن درباره روابط بین‌الملل، در مقاطعی پیوندیافته با جنگ و پایان یک جنگ بوده است (مانند جنگ پلوپونز، جنگ‌های سی ساله و جنگ جهانی اول). پس نقطه آغازین رشته روابط بین‌الملل چیزی جز نامنی، تجربه جنگ و هراس از ماندگار نبودن ساختارهای صلح نبوده است. به دیگر سخن، جنگ و امنیت جایگاهی کاملاً محوری در سرشت توسعه رشته روابط بین‌الملل داشته است. (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۶) در فرهنگ سیاسی روابط بین‌الملل (جریان اصلی)، صلح به معنای حالت آرامش در روابط عادی با کشورهای دیگر، فقدان جنگ و نیز فقدان تهدید است. همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط میان کشورها با نظام‌های مختلف به معنای رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت، تمامیت ارضی هر کشور کوچک یا بزرگ، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها و فیصله دادن به مسائل بین‌المللی است. از نظر جریان اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مقصود از صلح، احتراز از اختلاف و برخورد شدید با سایر کشورها است. به عبارت دیگر، صلح ثبات نسبی نظامی و فقدان اختلاف و بی‌نظمی در سیستم امنیت بین‌الملل است.

۲-۱- رئالیسم (واقع‌گرایی)

واقع‌گرایی به طور کلی غنی‌ترین و قدیمی‌ترین مکتب فکری در عرصه روابط بین‌الملل است. از منظری هستی‌شناسانه، واقع‌گرایی سیاسی به عنوان نگرشی نسبت به طبع بشر در نظر گرفته می‌شود که نگاهی منفی نسبت به سرشت انسان دارد و جنگ، خشونت و قدرت‌طلبی را ذاتی بشر می‌داند. واقع‌گرایی که گاه به عنوان مکتب

اندیشه سیاست قدرت از آن یاد می‌گردد، برای مدت‌ها پارادایم غالب در مطالعه روابط بین‌الملل بود. این نظریه از «توماس هابز» آغاز می‌کند جایی که می‌گفت: «در نهاد آدمی سه علت اصلی برای کشمکش و منازعه وجود دارد؛ رقابت، ترس و افتخارجویی که بشر را برای به دست آوردن چیزها، دستیابی به امنیت و کسب شهرت به تعدی وا می‌دارد. بدین ترتیب آشکار می‌گردد که انسان‌ها در دوره‌ای که قدرت مشترکی نبوده است که همه آن‌ها را زیر سایه سطوت خود در حال ترس نگه دارد، در شرایطی به سر می‌برند که جنگ خوانده می‌شود. چنان جنگی که در آن هر کس با هر کس درگیر بود.» (هابز، ۱۳۸۰: ۳۲)

«نیکولو ماکیاوول»، دیگر نظریه‌پرداز واقع‌گرایی سرشت انسان را شر می‌داند و معتقد است: «کسی که می‌خواهد برای شهری قوانینی وضع کند و نظامی سیاسی به آن بدهد، باید کار خود را با این فرض آغاز کند که همه آدمیان بدند و هر وقت که فرصتی به دست آورند، از تمایلات بد خود پیروی می‌کنند و طبیعت شریر خود را به معرض نمایش می‌نهند و اگر بدی کسی زمانی نهفته بماند، این امر ناشی از علتی ناشناخته است و این علت را تنها هنگامی می‌توان شناخت که شرارت او به منصف ظهور رسیده باشد، آن‌گاه زمان که می‌گویند مادر همه حقایق است، از علت پنهان پرده بر می‌افکند.» (ماکیاوولسی، ۱۳۷۷: ۴۶)

رویکرد واقع‌گرایی به روابط بین‌الملل که برگرفته از مبانی فکری و فلسفی ماکیاوول و هابز در تاریخ معاصر است، سیاست بین‌الملل را عرصه مبارزه برای کسب و حفظ قدرت می‌داند و از آنجا که این جهان، دنیای تضاد منافع است، هرگز نمی‌توان اصول اخلاقی را به طور کامل محقق ساخت. در این دیدگاه، بنیادی‌ترین واقعیت مورد بررسی در مطالعات راه، واقعیات مادی قابل مشاهده تشکیل می‌دهند. «هانس

مورگنتا»، پایه‌گذار نظریه واقع‌گرایی در دوران جدید، از سه نوع سیاست در سیاست خارجی دولتها یاد می‌کند. وی معتقد است کشوری که در سیاست خارجی خود به حفظ قدرت تمایل دارد، سیاست حفظ وضع موجود را تعقیب می‌نماید و دولتی که هدف سیاست خارجی آن افزایش قدرت است، به سمت سیاست امپریالیستی حرکت می‌کند و برخی از کشورها نیز خواهان نمایش قدرت هستند، از این رو سیاست پرستیژ را تعقیب می‌کنند. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۸۰) از منظر وی، تعقیب و کسب قدرت بر مبنای غریزه برتری‌جویی، اساس سیاست خارجی را شکل می‌دهد. بر این اساس واقع‌گرایان بر این اعتقادند که شکاف سیاست داخلی و بین‌المللی پرنشاندنی است و هیچگاه نمی‌توان همچون سیاست داخلی کشورها، مبنای اخلاقی، فلسفی، دینی و... برای نظام بین‌الملل پیدا نمود. از دید نو واقع‌گرایان غفلت از واقعیات بنیادین سیاست بین‌الملل، باعث عدم توجه به وظیفه اصلی یعنی تضمین امنیت ملی می‌شوند و دولت در برابر رقبای بدخواه آسیب‌پذیر می‌شود. بنابراین همه چیز باید برای حفظ امنیت و بقای دولت در نظام آنارشیک بین‌المللی بسیج شود. در واقع آنارشیسم بین‌المللی ساختاری است که اقتضائات خود را بر دولت کارگزار تحکم می‌کند.

هستی‌شناسی رئالیسم در روابط بین‌الملل مبتنی بر دولت به عنوان بازیگر اصلی است و آن‌ها را بازیگرانی مانند انسان‌ها در حالت طبیعی هابز قلمداد می‌کنند که در دنیایی بدون اقتدار مرکزی به دنبال کسب قدرت و تأمین منافع ملی روان هستند. در چارچوب نظریه واقع‌گرایی، اسطوره‌سازی برای ایجاد تعارض، ترس از آشوب‌زدگی معمای امنیتی را در پی دارد که می‌تواند رفتار بازیگری که در درون محیط آنارشی قرار دارند را توضیح داد که به ایجاد فرهنگ رفتاری خاصی مبتنی بر عدم احساس

امنیت، عدم اعتماد به دیگران، اندیشیدن به منافع خود و کاهش همکاری در روابط بین الملل می انجامد.

با توجه به چارچوب فوق الذکر، اساساً این نگرش با توجه به تمرکز بر دولت محوری، امنیت و قدرت نمی تواند، تصویری از صلح به مثابه آرامش و دوستی پایدار داشته باشد. بر اساس برداشت سنتی از مفهوم صلح و امنیت بین المللی دولت ها تنها بازیگران این عرصه بوده، هم منشأ تهدید (جنگ افروزی ها، خشونت ها و تجاوزها) دولت ها بوده اند و هم مسئولیت حفظ و استقرار صلح به عهده دولت ها و در واقع بازیگر دیگری به رسمیت شناخته نمی شد. بنابراین مسائل حقوق بشر، استبداد، نسل کشی ها، عدم بهداشت، خشونت های ساختاری درون مرزهای دولت ها برای واقع گرایان، محلی از اعراب ندارد. صلح یا در مفهومی بهتر «نه جنگ»، امری است که با برنامه ریزی و توزان قوا می توان به آن دست یافت. هرچند این نگرش نمی تواند ابعاد مورد نظر ما را از صلح و دوستی برآورده سازد، اما بی گمان همین مدل سازی های توازنی قوا در عصر اخیر، باعث کاهش نسبی مخاصمات شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۲-۲- لیبرالیسم

«لیبرالیسم» یکی دیگر از دو قطب جریان اصلی روابط بین الملل به حساب می آید. این مکتب فکری که همچون واقع گرایی بیشتر نوعی فلسفه سیاسی است، طیف گسترده ای از نظریات از آرمان گرایی ویلسونی تا نظریه های معاصر چون نئولیبرالیسم و نظریه صلح دمکراتیک را در برمی گیرد. طرفداران این نظریه برخلاف نظر واقع گرایان که سرشت طبیعی انسان را شرور و جنگ طلب می دانستند، معتقدند که انسان و سرشت طبیعی وی بد نیست؛ بلکه شرایط اجتماعی است که موجب



رفتارهایی همچون جنگ‌طلبی، خشونت و شرارت می‌شود. هستی‌شناسی لیبرالیستی، اصالت را به فرد و به انسان به عنوان موجودی که دارای ماهیت نیک است، می‌دهد و بنابراین به آینده روابط بین‌الملل خوش‌بین بوده و جنگ را در نظام بین‌المللی ناشی از ساختار بد نظام بین‌المللی می‌داند. رهیافت لیبرالیسم، عنوان یک مکتب فکری، ریشه در خوش‌بینی عصر روشنگری قرن هیجدهم، لیبرالیسم اقتصادی قرن نوزدهم و ایده‌آلیسم ویلسونی قرن بیستم داشته که تحت‌تأثیر آرا و اندیشه دانشمندانی مانند: «اراسموس»، «ویلیام پن»، «روسو»، «گروسیوس» و «کانت» قوام یافته است. (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۶)

به طور کلی، جهان‌بینی لیبرال‌های بر اعتقادات و مفروضه‌های زیر استوار است. (فیروزآبادی دهقانی، ۱۳۸۱)

سرشت و ذات بشر اساساً خوب یا نوع‌دوستانه است و بنابراین انسان‌ها قادر به کمک متقابل و همکاری هستند.

نگرانی اساسی بشر برای رفاه، ترقی و پیشرفت را امکان‌پذیر می‌سازد؛ یعنی این اصل روشنگری در مورد امکان رشد و توسعه تمدن مجدداً مورد تأیید و تصدیق قرار می‌گیرد.

انسان اگر بر مبنای فطرت خوب و نوع‌دوست خود عمل کند، رفتاری همکاری‌جویانه و صلح‌آمیز خواهد داشت. به تبع آن، اگر انسان‌ها و سیاست‌مداران خودساخته و آموزش‌دیده در کشورها قدرت را به دست گیرند، صلح و همکاری بین‌المللی تحقق خواهد یافت.

برای استقرار صلح و همکاری بین‌المللی باید نهادها و ساختارهایی که انسان در آن از فطرت خود دور افتاده است و بر اساس آن رفتار و عمل نمی‌کند را اصلاح کرد.

کشورها نیز ذاتاً خودپرست و جنگ طلب نیستند، بلکه برعکس همکاری جو و نوع دوست هستند و لذا قابلیت اصلاح رفتارهای نابهنجار خود را دارند.

کانت در رساله «صلح پایدار» طرحی برای برقراری و حفظ صلح در روابط بین الملل بیان می‌دارد که از سطح ملی شروع شده و به سطح شهروندی جهانی خاتمه می‌یابد. وی تلاش می‌کند تا ساختار مدنی سطح ملی (که در آن آزادی، برابری و قانون واحد بین شهروندان یک کشور حاکم است) را به روابط فراملی کشورها سرایت دهد و بر این اساس تشکیل فدراسیون کشورهای آزاد را بیان می‌دارد که در آن دولت‌ها و ملت‌ها در کنار یکدیگر در شرایط صلح‌آمیز به سر می‌برند. (کانت، ۱۳۷۶: ۶۹-۷۶) جامعه جهانی کانت تا جایی توسعه یافته است که تجاوز به حقوق یک انسان در نقطه‌ای از جهان، سرتاسر جهان را متأثر می‌سازد. بنابراین نظریه حق شهروندی جهان، تصویری خیال‌پردازانه و اغراق‌آمیز نیست، بلکه متمم کتاب نانوشته حقوق مدنی و بین‌المللی است و برای حفظ حقوق عمومی بشر و نیز برای استقرار صلح پایدار، وجود آن ضروری است. (کانت، ۱۳۸۰: ۸۱-۹۱)

هر نظریه لیبرالی، یک دستورالعمل متفاوت برای ارتقا دادن همکاری‌ها در عرصه بین‌المللی ارائه می‌دهد. اولین لایه اندیشه لیبرالی، بیان‌کننده این مسئله است که وابستگی متقابل اقتصادی عاملی است که دولت‌ها را به استفاده از زور علیه یک دیگر بی‌میل می‌کند، زیرا جنگ، رفاه و سعادت هر کدام از طرف‌های درگیر را مورد تهدید قرار می‌دهد. در لایه دوم اندیشه لیبرالی که توسط «وودرو ویلسون» مطرح شد و پس از وی تداوم یافت، رواج و گسترش دموکراسی به عنوان عامل کلیدی برقراری صلح جهانی معرفی می‌شود و این مسئله مبتنی بر این ادعا است که دولت‌های دموکرات، صلح طلب‌تر از دولت‌های اقتدارگرا هستند. لایه سوم اندیشه لیبرالی، این بحث را



عنوان می‌کند که نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به کاهش رفتار خودخواهانه دولت‌ها کمک کنند، این نهادها دولت‌ها را به صرف نظر کردن از منافع کوتاه مدت و فوری در قبال مزایا و منافع مهم‌تری که در بلند مدت به وسیله همکاری متدوام قابل حصول است، تشویق می‌کنند. (قوم، ۱۳۸۴: ۶۴)

اما عمده لیبرال‌ها در تلاش برای بازتولید مفاهیم و رویه‌های قوانین داخلی در سطح بین‌الملل برای رسیدن به صلح مورد نظر خود، طرح امنیت دسته‌جمعی را مطرح نمودند که طبق آن همه دولت‌ها در حفظ صلح مسئولیت خواهند داشت. آن‌ها در نظر داشتند تا با این طرح، علاوه بر نهادینه کردن موازنه قوا استفاده از زور علیه کشور خاطی را به هنگام ضرورت، مشروع کنند. (Burchi, 1996: 40)

۲-۳- سنتز مفهومی و نقد و بررسی نظریات

جهت نقد و بررسی نظریات فوق می‌توان به دو نوع نقد اقدام نمود؛ اول نقد مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسانه این نظریات و تبیین ضعف‌های معرفتی آنان در روابط بین‌الملل و دوم تحلیل عملکردی در حوزه سیاست بین‌الملل. در بررسی‌ای هستی‌شناسانه باید گفت؛ نوع نگرش به سرشت انسان، موجب شکل‌گیری نظریه‌های متفاوت درباره روابط بین‌الملل می‌شود. چنانچه اشاره شد، این پیش‌فرض که انسان نیک‌سرشت است، اساس و بنیان رهیافت لیبرالی (آرمان‌گرایانه) قرار گرفته است و پیش‌فرض بد سرشت بودن انسان نیز اساس و بنیان رهیافت رئالیستی (واقع‌گرایی) قرار گرفته است. در این بستر نگاه اسلامی مبتنی بر دو ساحتی بودن انسان و امکان نوسان او در میانه خیر و شر است. (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۱۵) در واقع بنیاد اساسی و اولین اصل فرانظری مکاتب غربی، اصالت داشتن انسان و این جهانی دانستن انسان است.

اندیشه‌ی اومانیسم در حقیقت از بازگشت به «انسان» به جای خدا، بازگشت به «زمین» به جای آسمان و بازگشت به «زندگی دنیا» به جای آخرت‌گرایی نشئت می‌گیرد. بنابراین تمامی حوزه‌های نظری غرب متأثر از این زمینه اومانیستی است. بنابراین، هستی را برابر ماده می‌پندارند و ماوراء طبیعت و جهان غیب و ملکوت و آفریدگار هر دو عالم را انکار می‌کنند. (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۳۴) برعکس در اسلام خدامحوری (اصالت خدا) جوهر فرهنگ اسلام را تشکیل می‌دهد. اسلام جهان محسوس را اصیل نمی‌دانند، اصالت را به جهانی اختصاص می‌دهند که دور از دسترس حس است؛ جهان غیب و عالم باطن. در آیه دوم و سوم سوره بقره آمده است که: «این است کتابی که حقانیت آن هیچ شکی نیست و مایه هدایت تقوا پیشگان است، آنان که به غیب ایمان می‌آورند.» این امر به ویژه در مورد جهان و واقعیت‌های اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل نیز صادق است. فراتر از این، محسوسات نیز تنها به محسوسات ظاهری مانند آگاهی از وجود شیء خارجی محدود نمی‌شود، بلکه علاوه بر این توجه به انگاره‌های ذهنی، هویت اجتماعی و محسوسات باطنی یا وجدانیات نیز وجود دارند. بنابراین هر کدام از نظریات رئالیسم یا لیبرالیسم توانمندی‌های مادی (اقتصادی یا نظامی) را به عنوان واقعیت موجود و حقیقت نهایی می‌پذیرند و از تمامی ابعاد معنایی و دینی چشم می‌پوشند. از سوی دیگر، به دلیل اینکه نظریه‌های اثبات‌گرایی روابط بین‌الملل (لیبرالیسم و رئالیسم)، تبیینی و مبنایگر هستند. قائل به جهان واقعی، اما مادی خارج از ذهن هستند که قابل شناخت است؛ لذا مهم‌ترین هدف شناخت و تبیین جهان اجتماعی عینی از طریق کشف قواعد و الگوهای رفتاری انسان‌ها و جوامع انسانی می‌دانند. این نگاه سرانجام به این نکته می‌رسد که اساساً همین نظم مشاهده شده تجربی، اصیل و طبیعی و غیرقابل تغییر

است. ایده اثبات گرایانه می‌پذیرد که نظم موجود طبیعی است و نظم دیگری غیر از آن قابل تصور نیست، این بدان

معناست که او در پی اصلاح وضع موجود نیست. (Marcuse, 1996: 350)

بدین‌گونه و از منظری انتقادی می‌توان گفت، هدف از شناخت جهان و نظریه‌پردازی، دگرگون کردن آن است؛ لذا رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل تنها به تبیین و پیش‌بینی نمی‌پردازد، بلکه بیان می‌دارد که چه امکان‌هایی برای کنش بشر و جامعه انسانی و ارتقا روابط بین‌الملل به سوی صلح و عدالت وجود دارد. از این رو، موضوعات اخلاقی مانند؛ بی‌عدالتی در نظام بین‌الملل، جنایات جنگی، باز توزیع قدرت و ثروت جهانی، اصلاح و تغییر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، حفظ محیط‌زیست، احترام به تفاوت‌ها و تنوع فرهنگی نیز در قلمروی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد، اما در تحلیلی مبتنی بر تجربه تاریخی در سیاست بین‌الملل باید گفت؛ تجربه سال‌های میان دو جنگ جهانی پیروزی واقع‌گرایی را تضمین کرده است. نظریه بازدارندگی هسته‌ای، نظریه موازنه قوا و نظریه‌های دیپلماسی از برآیند این طرز تفکر است. ناگفته پیداست نظریه‌ای که وضع طبیعی انسانی را حالتی جنگی و آشوب‌زده می‌داند، نمی‌تواند به طور جوهری دل در گروی صلح و آشتی بین‌المللی داشته باشد، بلکه برای فرار از آثار زیان‌بار جنگ، در حالی که همه رقبای جهانی به فکر کسب قدرت بیشتر و جنگ هستند، باید به موازنه نیروها پرداخت تا جنگ پیش نیاید. نهایتاً تلاش نظری و عملی آنان برای صلح آن هم با این تعاریف به شکل زیر نمود می‌یابد: «صلح از طریق وحشت یا شبه جنگ، مصادیقی از دوران جنگ سرد بود که از یک اختلاف و منازعه غیرنظامی که در آن تمام عوامل و ابزار سیاسی و استراتژی ارباب متقابل حریفان دیگر به کار برده می‌شد و بسیاری

عبارات دیگر نظیر؛ صلح سرد، موازنه تهدید، کنترل تسلیحات، دیپلماسی مخفی و... نگاه واقع‌گرایانه به صلح، هنگامی آشکار می‌گردد که روابط بین‌الملل نظامی پر از اضطراب، تنش و تهدید می‌باشد. این نگاه نهایتاً منتج به برخوردی مکانیکی با صلح در قالب موازنه قوا می‌گردد، آن هم نه برای ایجاد «صلح پایدار».

در لیبرالیسم نیز اندیشه خلع سلاح، تشکیل دولتی مافوق دولت‌ها، گسترش تعاملات اقتصادی و همکاری‌های فنی، تجارت آزاد، تأسیس جامعه ملل، امنیت دسته‌جمعی و خود محدودیتی دولت‌ها از طریق پابندی به قوانین جهانی از جمله راه‌حل‌های لیبرال‌ها برای تحقق صلح و دوستی جهانی است. چه اینکه اصولاً در این اندیشه، فراهم بودن رقابت آزاد اقتصادی و فردگرایی، هدف اصلی است. رستگاری انسانی و سعادت اخلاقی او، زیست در منطق سرمایه‌داری، تولید ثروت و کسب سود است؛ لذا هرچند لیبرال‌ها درباره سرشت انسانی نگاهی به مراتب مثبت‌تر نسبت به رئالیست‌ها دارند، اما نگاه آنان به صلح به مثابه ابزاری برای ادامه روندهای سرمایه‌داری و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها و بازار آزاد است. هرچند در ادبیات لیبرال، بر ضرورت همکاری‌های اقتصادی و همگرایی‌های بازاری برای کسب سود متقابل، برای نیل به وابستگی متقابل و سرانجام صلح یاد می‌گردد و از انگاره نهادها و سازمان‌های بین‌المللی برای گسترش صلح جهانی بهره می‌گیرند، اما در این نگاه هم علی‌رغم آنکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نسبت به واقع‌گرایی دارد، نگرش به صلح اساساً منفی و سلبی بوده است و به صلح به مثابه یک وضعیت فراگیر انسانی در عرصه داخلی و خارجی نظام سیاسی نمی‌نگرد. از طرفی تأکید آن‌ها بر خلع سلاح عمومی یا کنترل تسلیحات، تقویت مقررات و حقوق بین‌الملل است و تجویز امنیت دسته‌جمعی جهت برقراری ثبات و صلح بین‌المللی در عمل با

موانع و چالش‌های متعددی همراه می‌باشد و سازمان بین‌المللی و هنجارهای حقوقی بین‌المللی تحت تأثیر بازی قدرت‌های بزرگ، کارکرد واقعی خود را نداشته است. (ستوده، ۱۳۸۵: ۳۷)

۳- مبانی فرانظری اسلامی روابط بین‌الملل

۳-۱- اصل عدالت

قوام حقیقت حیات انسانی به عدالت است؛ چراکه عدالت ریشه در نظام تکوین و نظام هستی دارد. عدل مفهومی ارزشی است، اما صرفاً اعتباری نیست چراکه برگرفته از جهان آفرینش است. در نظام آفرینش هر پدیده‌ای در جای خود نشسته و سرگرم انجام وظیفه‌ای متناسب با وضع خود است. این سازگاری، هماهنگی و تناسب بیانگر عدل است، انسان نیز همین حالت را از امور تکوینی انتزاع می‌کند. (حسینی، ۱۳۸۳) همه انسان‌ها با هر فرهنگ، زبان و سنتی خواستار عدل‌اند، از این روست که قرآن، گوهر هر انسانی را حق و عدل می‌داند: «خداوند تو را آفرید و راست گردانید و به عدل سامان داد.» (نقطار: ۷)

بنابراین، ارائه تعاریف پایه عدالت بر مبنای تناسب با آفرینش زمینه را برای اجتماع انسانی فراهم می‌کند و مؤمنان به اسلام، اصل عدالت را زیربنای زندگی خود و تعامل برخوردار با دیگران در تمامی حوزه‌های فردی، حکومتی و بین‌المللی می‌یابند. اسلام اولاً هر مسلمانی را به تعدیل قوای درونی خود دعوت می‌کند و سپس او را با مسلمانان دیگر، موحدان دیگر و انسان‌های دیگر، بر اساس عدالت به وحدت می‌خواند. آنچه‌ان که در نامه امیرالمؤمنین امام علی (ع) به مالک اشتر چنین می‌آید: «وقتی بر کرسی قدرت تکیه کردی با احدی گروار برخورد نکن و

خوی خون آشامی در تو نباشد، خواه با مسلمان یا کافر.» (نهج البلاغه، نامه ۱۳، بند ۸) «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نچنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند، دوست دارد.» (مائده: ۸) خواست و میل به عدالت و رفتار عادلانه در همه ابعاد، می‌تواند عاملی در جمعیت شدن انسان‌های عصر ما باشند و یقیناً پایه‌ای اساسی برای برقراری صلح فراهم می‌آورد.

۲-۳- اصل وحدت

هستی‌شناسی توحیدی اسلامی دال بر این واقعیت است که به علت ذات واحد ثابت و اشتراک و یکسانی ساختار فطری، هدف و پایان سیر وجودی، مبدأ فاعلی، مبدأ غایی و مبدأ مبادی همه انسان‌ها، سرانجام نوع بشر همگرا و متحد خواهد شد. به بیان دیگر، با توجه به غایت‌مندی هستی و اجتماع انسانی در اثر هدایت تکوینی و تشریحی الهی از یک‌سو و گرایش‌ات فطری انسان از سوی دیگر، جامعه بشری در مسیر کمال، هدایت، سعادت و فلاح حرکت خواهد کرد. وحدت مایه بقای جامعه انسانی است، اما این امر بایستی بر مبانی‌ای استوار باشد. در انگاره اسلامی وحدت بر پایه فطرت و کرامت انسانی استوار است. امام خمینی در رابطه با خلقت انسان می‌فرماید: «بدان که انسان اعجوبه‌ای است، دارای دو نشئه و دو عالم؛ نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن اوست و نشئه باطنیه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است.» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۵) انسان از یک عامل کثرت، به نام طبیعت و یک عامل وحدت به نام روح ماورای طبیعی (فطرت) تشکیل یافته است. حال اگر او جنبه طبیعی خود را فربه کند، جز اختلاف و نزاع با دیگران نمی‌یابد، ولی اگر بعد ماورای طبیعی خود را

تزکیه کند، از گزند هر گونه درگیری با هم‌نوع مصون و به شهد مسالمت و صفای جمعی کامیاب می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۴) از سوی دیگر در اسلام، آفرینش روح انسانی به جزئی از روح خداوند که عین وحدت است، نسبت داده شده است: «بگو ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست، پیروی کنیم. آنکه، جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد.» (حجرت: ۲۹) در روابط بین‌الملل نیز اساس مرزبندی اسلام بر اساس درون است و نه برون. حقیقت انسانی و قدرت کمال‌یابی و سعادت‌مندی باعث گردیده تا به انسان به دیده احترام نگریسته شود و تفکیک خلق به مذکر و مؤنث و شعوب و قبایل، صرفاً برای بازشناسی افراد از هم در یک زندگی اجتماعی است که گریزی هم از آن نخواهد بود. این تکیه‌گاه بینش اسلامی در روابط بین‌الملل است، حال کسانی که این طبیعت را بر اساس قابلیت فطری آن در جهت مطلوب سوق داده باشند، جز خداپرستی و یگانه‌پرستی او گرایش ندارد؛ لذا از منظر رویکرد اسلامی، واحد سیاسی دولت - ملت اصالت ذاتی نداشته و برخلاف دیدگاه‌های غربی تنها مرجع مشروع وفاداری انسانی نیست، بلکه حقایق انسانی و وفاداری‌های عقیدتی جایگزین وفاداری ملی می‌شود.

۳-۳- اصل کرامت

کرامت انسانی یکی از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است. بر همین اساس است که اسلام انسان را دارای مقام و ارزش والایی می‌داند. در تعلیمات دینی تنها انسان است که سروری موجودات زمین و آسمان برای او مطرح می‌باشد و در قرآن تصریح شده که روح خدا در او دمیده شده و او



شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان و مقام خلیفه الهی قرار گرفته است: «همانا ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را بر دریا و خشکی مسلط نمودیم و از چیزهای پاک روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش بر تریشان دادیم.» (اسراء: ۷۰) کرامت انسانی در واقع نوعی ارزش دادن و ترجیح انسان از جهت انسانیت است و این معنا مستلزم آن است که انسان دارای حقوق فطری، طبیعی و اجتماعی از قبیل: حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان و نظایر آن باشد. در اسلام سه شاخص برابری، حفظ عزت نفس انسانی و تکریم و احترام به شخصیت انسان به عنوان جلوه‌های تحقق کرامت انسانی آمده است. (علیخانی، ۱۳۸۹) در واقع اگر فلسفه‌های مدرن، از طبیعت شرور انسانی آغاز کردند، اسلام اساساً فطرت پاک و کرامت انسان را نقطه عزیمت قرار می‌دهد. چه اینکه تنها آگاهی نسبت به کرامت و ارجمندی انسان است که شأن و مقام او را تعریف و مشخص می‌کند. (صدر، ۱۳۷۶: ۷۶) این نگاه به انسان، یقیناً در عصر حاضر که انسان از بی‌هویتی و عدم آگاهی از پیشینه بشری الهی خود غافل است، می‌تواند علاوه بر اینکه پایه‌ای برای تنظیم روابط بین انسان‌ها، قومیت‌ها و ملت‌های گوناگون فراهم آورد، زمینه‌ای جدی برای ورود انسان‌ها به گفتگویی بر پایه احترام متقابل ایجاد کند.

۴-۳- اصل دعوت

قرآن کریم، همه انسان‌ها را به توحید فراخوانده و این مهم، بدون ارتباط و تماس و معاشرت با ملت‌ها و پیروان دیگر ادیان میسر نیست: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن.» (نحل: ۱۲۵) در ایجاد و هدایت جامعه جهانی آنچه دارای اولویت است، دعوت می‌باشد و نمی‌توان به ابزارهای اجبارآمیز



و خشونت بار تمسک جست. به همین دلیل است که خداوند در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران، رمز توسعه اسلام و اقبال گروه‌ها و طوایف مختلف به اسلام را رعایت اصول اخلاقی دعوت از سوی رسول الله (ص) و پرهیز از خشونت از سوی ایشان معرفی می‌کند. اقامه دین خدا، دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز، رفع ظلم و ستم، گسترش ارزش‌های الهی انسانی و برقراری قسط و عدل از اهداف اسلام در چارچوب امت واحده جهانی است. اسلام همه انسان‌ها را به تعلیم و تزکیه و رفع اختلافات دعوت کرده و حکومت صالحان را در زمین بشارت داده است، زیرا حکومت صالحان بیش از آنکه یک وعده الهی باشد، یک قانون تکوینی محسوب می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۶: ۵۲۱) دعوت به صلح نیز از اینجا آغاز می‌گردد. بنابراین، دعوت به صلح یعنی دعوت به تفکر در حیات انسانی؛ چراکه اسلام صلح و سازش را در دایره محدودی از شئون انسانی قرار نمی‌دهد، بلکه با تأکید بر اخلاق و معنویت، صلح را از آرامش ضمیر و باطن انسان آغاز می‌کند، در جهانی که وجدان و روان افراد از آرامش صلح بهره‌مند نباشد، هرگز صلح جهانی نیز برقرار نخواهد شد. (قطب، ۱۳۵۵: ۴۱) این معنا در اندیشه اسلامی و قرآن به این شکل آمده که صلح در یک سطح، به معنای مدارا و دوری از جدل و رفع اختلاف با دیگران و در سطح دیگر به معنای آرامش درونی فرد است که البته شرط لازم برای تحقق معنای اول، به وجود آمدن معنای دوم در افراد است. رسیدن به آرامش درونی نیز با پرهیز از حس برتری طلبی نسبت به دیگران امکان‌پذیر است.

۵-۳- اصالت ذاتی ارزش‌های انسانی

ارزش‌های اخلاقی و انسانی حاکم بر رفتار فردی و جمعی انسان از آن جهت که در فطرت انسان ریشه دارند، ذهنی یا قراردادی نیستند بلکه امور واقعی و حقیقی



هستند که قابل کشف می‌باشند. علامه طباطبایی در میزان در تحلیلی نسبتاً مفصل، نسبیّت‌گرایی را شدیداً نفی می‌کند و تفسیر خاصی از مطلق بودن ارزش‌ها به دست می‌دهد. ایشان بیان می‌دارند، اقتضاء وجودی آدمی ظهور و شکل‌گیری ارزش‌هایی چون، عدالت، نظم، عفت، میانه‌روی و... را ضرورت می‌دهد. این ارزش‌ها از یک‌سو با ویژگی‌های طبیعی آدمی سازگار بوده و از سوی دیگر با سعادت فرد، هماهنگ است. این ارزش‌ها در وجود انسان نهفته‌اند و انسان با درک واقعیت خود، قادر به کشف آن‌ها خواهد بود. از این رو، بعضی از صفات مانند دروغ، خیانت، ظلم، واقعی و ذاتی بوده و قبیح و ناپایستنی هستند و برخی دیگر از صفات مانند عدالت، صلح، احسان، راستگویی و ایثار، ذاتاً و واقعاً نیکو و پایستنی می‌باشند. این امر حاکی از این واقعیت است که ساختارها و ارزش‌های (درست و نادرست) حاکم بر روابط بین‌الملل حقایق انکارناپذیری هستند که به رفتار و هویت بازیگران، شکل می‌دهند. بازیگران بین‌المللی نیز با عمل به آن‌ها به بازتولید آن‌ها می‌پردازند. رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل از آنجا که به نظم نظام و روابط بین‌الملل مطلوب قائل است، هنجاری می‌باشد. بنابراین تأکید بر اصالت ذاتی ارزش‌هایی چون، صلح و دوستی در روابط بین‌الملل با توجه به عاملیت انسان و توانایی او در تغییر و اصلاح خود و ساختارهای اجتماعی، امکان شکل‌گیری یک جامعه اخلاقی جهانی واحد بر اساس ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری تحت حاکمیت واحد اسلامی را فراهم می‌آورد. نظم بین‌المللی مطلوب اسلام، اخلاقی و عادلانه است که تعالی و سعادت کل بشریت را تأمین می‌کند. ارزش‌های زیربنای نظم و نظام بین‌الملل اسلامی نیز اعتباری و قراردادی نیستند، بلکه از آنجا که از فطرت انسانی نشئت می‌گیرد، واقعی و قابل کشف و تبیین می‌باشد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

۴- مؤلفه‌های اسلامی جهت صلح پایدار در نظام جهانی

در نگاه اسلامی روابط بین‌الملل هنجارها و موازینی جهت ارتقای صلح وجود دارد، ولیکن این موازین مبتنی بر دو بعد شریعت و فرهنگ اسلامی است. یکی مبتنی بر کارکردهای واقعی در عرصه تعاملات روابط بین‌الملل و دیگری مبتنی بر فضای گفتمانی. در واقع باید گفت، نگاه اسلامی در عین واقع‌گرایی فلسفی، مشخصه دیگری نیز دارد و آن هم واقع‌گرایی در بعد سیاسی و تنظیم روابط میان انسان‌ها و ملت‌هاست. اسلام با آنکه انسان را از طریق این جهان‌بینی‌ها و مفاهیم مبنایی تربیت می‌کند و باورهای مخصوصی به او می‌دهد که در سیر و سلوک اجتماعی و سیاسی او نقش دارد. در عین حال برای فعالیت سیاسی و روابط بین‌الملل چارچوب حقوقی و ضوابط قانونی وضع کرده است. برای چاره مشکلات انسانی، و خروج جوامع و انسان‌ها از دایره فطرت پاک الهی، برنامه‌ها، چارچوب و ضوابط حقوقی را هم مشخص کرده است.

۴-۱- جوهرگرایی فطری

اسلام اساساً رابطه‌ای اصیل را میان انسان و جهان تشخیص می‌دهد و تصور اینکه می‌توان بدون عنایت به جهان‌بینی و پیوند انسان با اجزای هستی، به تدوین حقوق و برقراری رابطه‌ای پرداخت، را رد می‌کند. حقوق فطری و طبیعی انسان‌ها نیز بر همین رابطه استوار است، نه بر اساس امور صرفاً اعتباری و قراردادی که خود انسان‌ها وضع می‌کنند و در میان جوامع گوناگون متفاوت‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۷)

این رابطه اصیل را می‌توان با جوهرگرایی بودن نظریه اسلامی روابط بین‌الملل تبیین نمود. جوهرگرایی به معنای قائل بودن اصالت ذاتی برای پدیده‌ها، اعم از طبیعی

و اجتماعی است. بر این اساس، جهان متشکل از اجزاء و موجودیت‌های متمایز و مجزا مانند افراد، اعیان، فرایندها، حوادث و ساختارهای مادی و غیرمادی است که از ذات و جوهر، برخوردار بوده و به طور فرازمانی و فرامکانی وجود دارند. نظام هستی نیز یک نظام ذاتی و غیرقراردادی است. به طوری که رابطه ذاتی و واقعی بین اشیاء، پدیده‌ها، اجزاء و عناصر تشکیل دهنده جهان هستی وجود دارد. (مطهری، ۱۳۷۰: ۹۷) به این ترتیب بشر دارای رابطه‌ای اصیل با جهان است که مبانی محوری آن با تفاوت زمان‌ها و مکان‌ها دگرگون نمی‌شود. حقوق فطری و طبیعی انسان‌ها نیز بر همین رابطه استوار است، نه بر اساس امور صرفاً اعتباری و قراردادی که خود انسان‌ها وضع می‌کنند و در میان جوامع گوناگون متفاوت‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۸)

بشر نیازمند منبعی عام و مشترک برای قانون‌گذاری و مبنایی عام برای گفتگو است. آنچه امروز سبب اشتراک میان‌ها انسان‌ها در جهان شمرده می‌شود، ابزارهای مادی است و روشن است که ماده، محور تنازع و مایه کثرت است و توانایی وحدت و صلح را ندارد. بنابراین، انسان نیازمند منبعی برای تعریف و معیار است تا او را در کنار جهانیان به وحدت و هماهنگی برساند و در عین حال تکثر فرهنگی او را در کنار همه فرهنگ‌های دیگر حفظ کرده و محترم شمارد؛ لذا مکتب اسلام برای جهانیان پیام خاص و هم پیام عام دارد. خواه همه جهانیان آن را بپذیرند و یا نپذیرند و نیز آیین جهانی باید برای تنظیم روابط جهانیان قانون مقتضی ارائه کند و منبع این قانون آداب و رسوم فرهنگی ملت‌ها نخواهد بود؛ چراکه همان طور که اشاره شد طبق شرایط تاریخی و اقلیمی متفاوت هستند، ولی می‌توان معیارهای گفتگو و منظرگاه‌های نگاه به جهان، انسان و خدا را از فطرت بشر انتزاع نمود که در همه بشر یکسان است، آنگاه اصول مستخرج از این منبع می‌تواند، جهانی باشد. نکته اینجاست

که اسلام، افراد بشر را دارای خلق و خوی طبیعی، گوناگون و ساختار فطری یکسان می‌داند. به این معنا که نشئه طبیعت که به معنای استعداد، تحول و تفاوت است در کنار فطرت ثابت، یک واحد را تشکیل می‌دهد. بنابراین حقیقت انسان، طبیعت محض و یا فطرت محض نیست: «از فطرت الهی پیروی کن که خداوند مردم را بر پایه آن آفریده است، آفرینش خدا تغییر نمی‌پذیرد.» (روم: ۳۰)

۲-۴- کثرت انسانی

در انسان‌شناسی اسلامی، از فطرت به عنوان عنصر قوام‌بخش انسان و حقیقت مشترک همه انسان‌ها تعریف و تعیین می‌شود. به طوری که انسان‌ها به رغم تفاوت‌های جنسی، قومی، نژادی، زبانی و ملی از طبیعت، ذات و فطرت مشترکی برخوردارند که حاکی از وحدت نوع بشر است. اسلام می‌گوید: «گرچه انسان‌ها از خاک برخاسته‌اند و خلق و خوی طبیعی آن‌ها گوناگون است، ولی ساختار فطری روحشان یکسان است. همه انسان‌ها دارای فطرت واحدند و آن فطرت یگانه و یکتا، یک چیز طلب می‌کند. همه انسان‌ها بعد از مرگ، مقصدی دارند و به یک عالم خاص رهسپار می‌شوند. همچنین مبدأ فاعلی همه انسان‌ها یکی است؛ یعنی آفریدگار و پروردگار بشر خدای واحد است.» پس مکتب اسلام در ارتباط با سه عنصر اصلی، اصول مشترکی را ارائه داده است: ۱- ساختار فطری همه انسان‌ها یکی است. ۲- هدف و پایان سیر وجودی همه انسان‌ها یکی است. ۳- مبدأ فاعلی، مبدأ غائی و مبدأ مادی همه یکی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷) اینچنین است که وحی در ساحت قدس پیامبر اسلام (ص) با شعار «ارسلت الی الایض والاسود والاحمر» متجلی می‌گردد، زیرا در پیشگاه وحی کثرت صورت محکوم به وحدت سیرت

است. پس اساساً تفاوت‌ها در نگاه اسلام، نه تنها عاملی برای تشدت، نزاع و جنگ نیست، بلکه اساساً این کثرت، لازمه و زیبایی‌ای برای جهان مادی و ریشه‌ای برای آشنایی، هماهنگی و همزیستی ملل گوناگون است و در کنار معیارهای عام فطرتی و تعاریف پایه‌ای وحی می‌تواند صلحی پایدار و همزیستی آرام را برای انسان‌ها رقم زند. «ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و برای آنکه با هم آشنا شوید، شما را از ملت‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم.» (حجرات: ۱۳) بدین دلیل که اسلام می‌گوید: «دین خدا یکی است و تمام مؤمنین امت واحدی هستند که همه آنان متدین با اسلام (یعنی تسلیم کلی در برابر خدا) هستند و بندگی برای اوست و صریحاً اعلام می‌کند اکراه و اجباری در دین نیست.» (بقره: ۲۵۶) و به پیامبر نیز دستور صریح می‌دهد که هنگامی که می‌خواهد از صاحبان عقاید دیگر دعوت کند، از بیان حق و تنویر افکار آنان فراتر نرود به اهل کتاب و بی‌کتابان بگو؛ آیا اسلام آوردید؟ اگر اسلام آوردند پس هدایت یافته‌اند و اگر پشت کردند پس اقللاً از ناحیه تو حجت بر آن‌ها تمام شده باشد. اینچنین است که پیامبر اسلام (ص) رحمت جهانیان نام می‌گیرد و بشیردهنده و انذارکننده برای همه انسان‌ها آمده است. مقتضای فطرت و طبیعت انسان در مناسبات و روابطی که در میادین مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی با هم‌نوعان پیدا می‌کند، با قطع نظر از علل و عوامل خارجی، حالت همزیستی و صلح می‌باشد و این حالت فطری و طبیعی با سجایای نیک عالییه و ملکات اکتسابی و پسندیده انسانی نیز پیوندی عمیق و غیرقابل تفکیک دارد. (عمیدزنجانی، ۱۳۸۴: ۱۳۸)

بنابراین اسلام با پذیرش تفاوت‌های انسانی در فرهنگ‌ها، نژادها، فلسفه‌ها و عرفان‌های گوناگون که آن‌ها را به طبیعت انسان حواله می‌دهد، بر وجود یک فطرت ثابت و مشترک در انسان‌ها تأکید دارد. این فطرت ثابت با حضور وحی شناخته

می‌گردد و تعاریفی مبنایی از انسان، طبیعت، جهان و خدا ارائه می‌دهد و در کنار آن کثرت فرهنگی به خوبی می‌تواند، گفتگویی را میان ملت‌ها برقرار کند. این گفتگو در شرایطی که با افول دولت‌های ملی، خدشه‌دار شدن مرزهای جغرافیایی، میل روزافزون به دیپلماسی فرهنگی و عمومی، بیزاری جهانی از نزاع و جنگ، گسترش ارتباطات جهانی، می‌تواند به شکل زیربنایی باورهای عمومی را برای ایجاد یک صلح و دوستی پایدار کند. اینک و در انتها به تعاریف مبنایی اسلام برای تنظیم روابط بین‌الملل اشاره می‌کنیم.

۳-۴- سازندگی فرهنگی

از سوی دیگر ابعاد گفتمانی، باورها و انگاره‌های جمعی نیز منبعث از فرهنگ اسلامی و وحی نیز نقشی اساسی در تغییر و اصلاح روابط بین‌الملل دارد. بنابراین با توجه به هدف پژوهش تلاش می‌شود ظرفیت‌های اسلام در تأمین اطمینان و اعتماد متقابل و باور عمومی امکان‌پذیری صلح مورد بررسی قرار گیرد. این باور عمومی و خواست جمعی، البته نه با الگوهای سیاسی و امنیتی، بلکه با تعامل فرهنگی و گفتگوی انسانی حاصل می‌گردد. در این میان اسلام به عنوان دینی زنده با داعیه جهان‌شمولی و فطرت‌مندی، خلیفه الهی دانستن انسان، ترسیم آینده‌ای روشن برای انسان، می‌تواند ظرفیت عظیمی برای زمینه‌سازی گفتگوی جهانی ایجاد کند. این اصول با تکیه بر فطرت انسان و پذیرش طبیعت متغیر انسانی، با تأکید بر کرامت او و احترام ذاتی او، گفتگوی جهانی را سامان می‌دهد. بنیادهایی که اجازه برقراری گفتگوی سازنده را بدهند و مبانی‌ای مشترک برای دوستی میان انسان‌ها طرح‌ریزی کنند، اما دو مانعی بر سر راه این صلح مبتنی بر دین و معنویت وجود دارد؛ یکی تلقی

منفی سکولاریستی بر نقش مثبت دین در ایجاد صلح، بسیاری بر آن بودند که اساساً دین به عنوان یک عامل تفرقه و نزاع در تاریخ روابط بین الملل بوده است. در مقابل البته بسیاری از نویسندگان دیندار در جوامع غربی و مسیحی به سوی اندیشه‌های تقریب‌گرایانه مبتنی بر توجه به حقانیت ادیان، مبانی مشترک الهی و این امر که صلح جهانی جز از طریق صلح ادیان حاصل نمی‌شود، توجه نموده‌اند. (*kunghans*, 2001 & kuschel) مانع دیگر، ناباوری گسترده به امکان واقعی حصول صلح می‌باشد. به دیگر سخن، اگر تعداد بیشتری از افراد به امکان صلح راستین باور داشتند، این خواسته خود به خود امکان‌پذیرتر می‌شد؛ چراکه ساخته‌ها و باورهای اجتماعی مهم‌تر از ساخته‌های ژئوپلیتیکی است. (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۸) اما آن چیزی که در این میان اهمیت دارد، ظرفیت اسلام در پشتیبانی از گفتگوی سازنده است. در واقع انگاره دین و معنویت، به خوبی می‌تواند باور متصل به آرمان صلح را سامان بخشد. بر پایه مطالبی که در پی می‌آیند، روابط بین الملل به معنای همبستگی و همزیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه ملل گوناگون جهان با یکدیگر است. در اسلام البته همزیستی مسالمت‌آمیز اصالت دارد. جنگ و جهاد در راستای تأمین این هدف است. نگرش اسلام به روابط بین الملل متأثر از نوع نگاه آن به ماهیت انسان و غایات وجودی آن است. در اسلام سرشت انسان دارای دو بعد خیر و شر است، به گونه‌ای که زمینه‌های صلح‌خواهی یا جنگ‌طلبی بالقوه در او وجود دارد. در جهان‌بینی اسلامی، انسان صرفاً حیوانی مادی نیست، بلکه در بردارنده ارزش‌های الهی - انسانی نیز می‌باشد. در قاموس اسلامی آنچه اصالت دارد ارزش‌ها و سجایای معنوی است، از این رو حرکت تکاملی انسان و جامعه بشری را به سمت ثبات، صلح و عدالت می‌راند. نظرگاه اسلام به روابط بین الملل می‌تواند از توانایی اسلام در ارائه تعاریف مبنا آغاز گردد.

۴-۴- همزیستی مسالمت آمیز

ماهیت روابط در سطح بین‌المللی به صورت جدی تحت تأثیر نگرش به انسان و سیاست قرار دارد. اسلام هدف خود را با اعتماد به قابلیت تعالی فرد و جامعه، سعادت‌مندی بشر در دنیا و آخرت می‌داند. با همان نیت قصد دارد ضمن احترام به اخلاق، امکان اصلاح بشری، خوش‌بینی در تاریخ و جامعه بشری، رفتار انسانی را بر پایه ایمان در محیطی رئالیستی شکل دهد. از نظر اسلام عرصه بین‌المللی باید از حالت آنارشی به نفع شکل‌گیری نوعی جامعه بین‌المللی خارج شده و در نتیجه هویتی مشترک یابد. هویتی که مؤید این معنا باشد که سرنوشت آینده جامعه جهانی به نوع رفتار همگی بازیگران آن مرتبط است. چنین نگرشی بی‌تفاوتی را تعدیل نموده، نوعی حساسیت بین‌المللی را پدید می‌آورد که بازیگران را نسبت به یکدیگر متعهد می‌سازد. معنای این سخن آن است که نگاه سعادت‌محور اسلامی، انسان‌ها را نسبت به آینده نظام بین‌الملل حساس می‌سازد. (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۲۴) تعالیم و آموزه‌های اسلامی با اتخاذ موضع متمایز و جامعی در مورد سرشت و ماهیت انسان، روابط بین‌المللی را با جنگ و صلح همراه می‌داند؛ جنگ برای برتری‌جویی و صیانت ذات، جنگ برای ارضای کسب قدرت و انحصارگرایی و جنگ برای رفع تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی. در مجموع، از نظر اسلام جنگ معلول عدم تعادل رابطه فطرت و غرایز انسانی است که در آن غرایز بر فطرت چیره می‌گردد. (قطب، ۱۳۶۸: ۵۲) با این وجود هرچند در روابط بین‌الملل از تقابل حق و باطل (همچون فطرت و سرشت انسان) گریزی نیست، اما صحنه گیتی همیشه خشونت و مبارزه نیست بلکه اسلام قائل به دارالصلح است.

در اسلام صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز اصالت دارد و جنگ و جهاد در راستای تأمین این هدف است. بنابراین صلح در اسلام یک قاعده همیشگی و موضوع جنگ یک حالت استثنایی است و قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست.» (انفال: ۶۱)

بنابراین اگر با تعبیر قرآنی، فطرت به سلم و سلام فهم گردد، در آن صورت جنگ به مقوله‌ای عرضی و صلح به مقوله ذاتی تبدیل می‌گردد. بنابراین، در روابط خارجی اسلام نه جنگ اصل است (آن‌گونه که رئالیست‌ها می‌اندیشند) و نه صلح همیشگی است؛ (آن‌گونه که ایدئالیست‌ها باور دارند) و از سوی دیگر علی‌رغم اینکه جهان را به دو قسمت دارالحرب و دارالاسلام تقسیم می‌کند، اما در نهایت اسلام با توجه به رسالت جهانی‌اش در مورد دعوت همگان به سعادت و کمال همواره ایجاد رابطه مسالمت‌آمیز را دنبال نموده و اصل را بر همزیستی مسالمت‌آمیز قرار می‌دهد.

(سجادی، ۱۳۸۱: ۹۷) با توجه به متون اسلامی، روابط بین‌الملل تحت تأثیر مهم‌ترین کارگزار خود یعنی انسان است و با عنایت به اینکه سیاست و قدرت در اختیار کدام انسان یا انسان‌ها باشد، صحنه نظام بین‌المللی می‌تواند دستخوش ثبات و آرامش یا منازعه و جنگ گردد.

۵-۴- ترسیم آینده مؤمنانه

طرح اسلام برای نظام بین‌الملل، رسیدن به امت واحده جهانی است. امت از ریشه ام گرفته شده و به معنای قصد است و به جماعتی اطلاق می‌شود که افراد آن دارای یک مقصد و هدف باشند و این مقصد واحد رابطه واحدی میان افراد باشد.

در قرآن کریم و در سوره انبیا آمده است: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ



فَاعْبُدُونِ». اسلام با تأکید بر حقانیت خود، اما از سوی دیگر بر بهره داشتن دیگر ادیان از حق نیز صحنه می‌گذارد و با تأکید به احترام به سایر ادیان و اعتقاد به پیامبران الهی وارد گفتگویی جهانی می‌شود. بر این اساس اقامه دین خدا، دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز، رفع ظلم و ستم، گسترش ارزش‌های الهی - انسانی و برقراری قسط و عدل از اهداف اسلام در چارچوب امت واحده جهانی است. اسلام همه انسان‌ها را به تعلیم و تزکیه و رفع اختلافات دعوت کرده و حکومت صالحان را در زمین بشارت داده است، زیرا حکومت صالحان بیش از آنکه یک وعده الهی باشد، یک قانون تکوینی محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

جهان معاصر، عصر تحدید حاکمیت دولت‌ها، چند قطبی شدن هویت‌ها و به هم پیوستگی دوستی‌ها و دشمنی‌هاست. در این زمانه، فراگفتمان گفتگو و دیالوگ انسانی به نحو همه‌گیری جای اندیشه‌های مبتنی بر حاکمیت دولت‌ها را در روابط بین‌الملل گرفته است، دغدغه‌های محیط‌زیست، خرده فرهنگ‌ها، قومیت‌ها، هویت‌ها و... جایگزین مشغله‌های ذهنی، امنیت ملی، تسلیحات نظامی و... شده است؛ لذا به همان میزان که ابزارهای دستیابی به صلح نظیر موازنه قوا، وابستگی متقابل، بازدارندگی و... اعتبار گذشته خود را از دست می‌دهند، انسان‌ها به دنبال پرسش از مفهوم صلح، صلح را در باورها، گفتارها و در تعاملات اجتماعی‌شان می‌شناسند. امروز آنچه مهم است؛ اطمینان و اعتماد متقابل و باور عمومی امکان‌پذیری صلح است که صلح را می‌سازد. این باور عمومی و خواست جمعی، البته نه با الگوهای سیاسی امنیتی، بلکه با تعامل فرهنگی و گفتگوی انسانی حاصل می‌گردد. امری که وضعیت جهانی شدن آن را بسیار تسریع کرده است. در این میان اسلام به عنوان دینی

زنده با داعیه جهان‌شمولی و فطرت‌مندی، خلیفه الهی دانستن انسان، ترسیم آینده‌ای روشن برای انسان می‌تواند، ظرفیت عظیمی برای زمینه‌سازی گفتگوی جهانی ایجاد کند. با مروری بر پرسش اصلی این پژوهش که رویکرد اسلام به صلح در روابط بین‌الملل چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ می‌توان تأکید نمود؛ نظریات اومانیستی با توجه به عدم شناخت ابعاد گوناگون انسان و گرفتار آمدن در تصلب ایدئولوژیک خود، صلحی سلبی، ناقص، کوتاه برد، مقطعی و پرهزینه را به ارمان آورده‌اند که جوابگوی عصر جهانی شدن نمی‌باشد، اما در مقابل اسلام با تأکید بر فطرت‌مندی و اصالت داشتن ارزش‌های انسانی اصولی چون؛ عدالت، وحدت، کرامت و دعوت را مورد اشاره قرار می‌دهد تا روابط میان انسان‌ها را تنظیم کند. اصولی که در عین گستردگی معنایی، فضا را برای تعاریف گوناگون فراهم می‌آورد و با ایجاد این مبنا، زمینه‌ای برای گفتگو به مثابه زیربنای صلح جهانی فراهم می‌آورد. بنابراین فرضیه اصلی مقاله اینچنین بیان می‌دارد که: «رویکرد اسلام به صلح، مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز بوده و ظرفیت‌های گفتمانی اسلام را می‌توان به عنوان مبادی گفتگوی جهانی و مقدمه‌ای بر صلح و دوستی در روابط بین‌الملل معرفی نمود. از سوی دیگر هدایت و سعادت تام انسانی را نیز در پرتو همین صلح و عدالت اسلامی می‌داند. این اصول با تکیه بر فطرت انسان و پذیرش طبیعت متغیر انسانی با تأکید بر کرامت او و احترام ذاتی او، گفتگوی جهانی را سامان می‌دهد. در اسلام صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز اصالت دارد و جنگ و جهاد در راستای تأمین این هدف است و برای دستیابی به جامعه جهانی صلح‌آمیز، رفع تعصبات نامعقول، جهالت‌ها و ارتقای دانش و معرفت انسان‌ها ضروری است. بنابراین صلح در اسلام یک قاعده همیشگی و موضوع جنگ یک حالت استثنایی است.» (و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست.)» (انفال: ۶۱)



منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابراهیمیان، سیدحسین (۱۳۸۱) *انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام* آگزیستانسیالیسم و اومانیسیم، تهران: نشر معارف.

افتخاری، اصغر (۱۳۸۹) «صلح و امنیت بین‌الملل؛ رویکرد اسلامی در مجموعه مقالات: اسلام و روابط بین‌الملل»، به اهتمام حسین پور احمدی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

تری تریف و دیگران (۱۳۸۳) *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) «اصول حاکم بر روابط بین‌الملل نظام اسلامی»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سیزدهم، ش ۲.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸) *روابط بین‌الملل در اسلام*، تهران: نشر اسرا.

حسینی، سیداحمد (۱۳۸۷) «نگاهی به اصول روابط بین‌الملل اسلامی»، فصلنامه فقه، سال سوم، ش ۱۰.

خمینی، روح‌الله (۱۳۷۵) *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹) «اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل: رویکرد فرانظری، در مجموعه مقالات: اسلام و روابط بین‌الملل»، به اهتمام حسین پوراحمدی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹) همکاری بین‌المللی در تئوری‌های روابط بین‌الملل، پایگاه اینترنتی علم سیاست و روابط بین‌الملل.

مبانی اسلامی صلح پایدار در مقایسه تطبیقی با نظریات جریان اصلی در روابط بین الملل

ستوده، محمد (۱۳۸۵) «ماهیت انسان و روابط بین الملل»، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، ش ۲۲.

سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۱) «اصول سیاست خارجی در قرآن»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۵. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۵) *اصول روابط بین الملل*، تهران: نشر میزان.

شفیعی، نوذر (۱۳۸۹) تحول در مفهوم صلح، پایگاه اینترنتی علم سیاست و روابط بین الملل. صدر، امام موسی (۱۳۷۶) «اسلام و کرامت انسان، در مجموعه مقالات: نای و نی»، به کوشش علی حجتی کرمانی، قم: انتشارات اسلامی.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۵) *المیزان*، ترجمه: موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی. علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۹) *کرامت انسانی در سیره حضرت علی (ع)*، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۴) *مبانی حقوق عمومی در اسلام*، ج ۷، تهران: امیرکبیر. قطب، سید (۱۳۵۵) *زیربنای صلح جهانی*، ترجمه: هادی خسروشاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴) *اصول روابط بین الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: نشر سمت.

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۰) *صلح پایدار*، ترجمه: محمد صبوری، تهران: نشر به باوران.

ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷) *گفتارها*، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۰) *عدل الهی*، تهران: صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۶) *تفسیر نمونه*، ج ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴) *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هابز، توماس (۱۳۸۰) *لویتان*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.



Marcuse, Herbert (1966) Reason and Revolution, Boston: Beacon Press.

Keohane, Robert (1986) Realism, Neorealism and Study of World Politics, in: Neorealism and its Critics· New York: Colombia University Press.

Burchill, Scott (1996) Liberal Internationalism”, in Burchill and Linklater (eds), Theories of International Relations, London, Macmillan.

Kung, Hans & Karl Josef Kuschel (2001) Welt Feriden Durch Religion, Hamburg: Piper.

Dallmayer, Fred (2001) A Gadamerian Prespective on Civilizational Dialoge, Global Dialoge, vol 66, Winter.